

تصویرشاعران از



چکیده

نویسنده در این مقاله به استناد ابیاتی از شعرای متقدم و معاصر «نی» را تحلیل و بررسی کرده و در عین حال، ابتکار و محوریت «تمثیل نی» را از آن مولانا دانسته است.

در تصویرهایی که شاعران از نی داشته‌اند بنا به اعتبار و ویژگی‌های این ساز نغمه‌ها سر داده‌اند. یکی از این تصاویر نالان بودن «نی» است.

ای بانگ نای خوش سمر
در بانگ تو طعم شکر
آید مرا شام و سحر

از بانگ تو بوی وفا (دیوان کبیر/ ۳۴)

کلمه‌دوارژه‌ها

نی، مثنوی، تمثیل، مولانا، نی‌نامه

ساقی‌نامه‌ها و مغنی‌نامه‌ها، که قسمتی از ادبیات ما را تشکیل می‌دهند، در واقع مخاطبشان ساقی و مغنی است و در این اشعار عاشق خواستار شنیدن صدای نی و چنگ است و در اصل مغنی‌نامه‌ها مکمل ساقی‌نامه‌ها هستند. عاشق همدم نی نالان قصه‌ی عشق را سر می‌دهد و با نی نالان همدم است، از جمله ساقی‌نامه‌ی فانی کشمیری (متوفی ۱۰۸۱ کشمیر):

مغنی تو هم نغمه‌ای ساز کن
نوا را چو آتش سرافراز کن
به یک ناله‌ی زار کارم بساز
ز «نی» کن چو آتش مرا سرفراز

تصویر دیگر از نی این است که درون نی خالی است. لزوم خالی گشتن از خویشتن خویش و خلأ بطن و آزادی در نزد عرفا یکی از اصول سیر و سلوک است. یعنی باید انسان بتواند از خودی‌ها و تعلقات و دل‌بستگی‌ها فرد شود، زیرا اگر مثل نی از خود خالی نشود نمی‌توانی نور معرفت ربوبی را که در تو دمیده می‌شود منعکس کنی و ارزش تو به همین است و منشأ این تشبیه از همین جاست که گفته‌اند: «مثل المؤمن کمثل المزمار لایحسُنُ صوتُه الا بِخلأ بطنه» (فروزانفر، ۱۳۷۱، ج: ۱، ۶). خود مولانا چه زیبا می‌گوید:

اگر خالی شوی از خویش چون «نی»

چو «نی» پر از شکر آکنده باشی (دیوان کبیر/ ۱۶۵۳)

تصویر دیگر این است که درون نی پر از آتش است. ناله‌ی نی آتشی است که می‌سوزاند و می‌گدازد، چون از عشق برخاسته است و هر انسان عارفی چون نی، آتش عشق در دل دارد و اگر انسانی عاشق نباشد نابود است. همان‌طور که حافظ عشق را فن شریف می‌داند و معتقد است که اگر انسان عشق نداشته باشد میتی بیش نیست. مولانا به عشق خوش سودایش لقب طیب حاذقی چون افلاطون و جالینوس می‌دهد. مولانا خود را نیستانی می‌داند و عشق خدا را آتشی که از نی به او می‌رسد:



شیمیا ملکیان
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی
دبیر دبیرستان ناصحی ۲ تهران

نی، افشاگر است

این تصویر دیگری است که شاعران از نی کرده‌اند. این نی است که اسرار در پرده را فاش می‌کند و حریف کسی است که از یارش بریده باشد. حافظ می‌گوید:

ز باده خوردن پنهان ملول شد حافظ

به بانگ بر بط و «نی» رازش آشکاره کنم (دیوان / ۳۸۰)

راز سربسته‌ی ما بین که به دستان گفتند

هر زمان با دف و «نی» بر سر بازار دگر (دیوان / ۲۸۱)

افسانه‌ای که در باب فاش شدن راز توسط «نی» در مورد علی (ع) آورده‌اند، نیز قابل ذکر است. به دنبال رنجی که علی (ع) از رازداری می‌برده و رازهای خود را به چاه حکایت می‌کرده است، در داخل چاه نایی می‌روید. چوپانی آن «نی» را می‌برد و در دست می‌گیرد و متوجه می‌شود که این «نی» نوا سر می‌دهد و رازها افشا می‌کند که داستان، علاوه بر جنبه‌ی افسانه‌ای داشتن، جنبه‌ای عرفانی نیز به «نی» داده است و بی‌دلیل نیست که مولانا فریاد برمی‌آورد:

چه بجوشد «نی» بروید از لباس

«نی» بنالد راز من گردد تباه (دیوان / ۲۳۸۰)

و حزین لاهیجی نیز می‌گوید:

ای ناله خوشا بخت رسایی که تو داری

ما را نبود راه به جایی که تو داری

بی‌پرده به هر گوشه کند راز نهن را

ای «نی» نفس پرده‌گشایی که تو داری (سیری در شعر فارسی / ۳۵۳)

تصویر دیگر شعرا از «نی» واجد نه سوراخ بودن اوست و این تمثیلی از آدمی زاد است، زیرا اگر مثل نی از بندبند وجودت ناله بیرون نیاید لایق نواختن نخواهی شد

در اشعار شعرای معاصر نیز این تصویرها به‌وضوح دیده می‌شود و در دیوان شعرایی چون شهریار، نیما، علی معلم دامغانی، منوچهر آتشی، محمود مشرف آزاد تهرانی، سهراب سپهری، محمدرضا عبدالملکیان و... به چشم می‌خورد. استاد شهریار، خود را نی محزون می‌داند که می‌نالد:

داستان آدم خاکی چه خوابی رقت‌آور

این نوای نی همانا اشک و خون نینوایی (کلیات / ۱۷۲)

نوای نی از نینوا خیزد آری

در این نینوا «نی» نوا می‌پسندد (کلیات / ۱۳۸/۳)

علی معلم دامغانی نیز در مثنوی هجرت خود از «نی» سخن می‌گوید و آرزو می‌کند که با «نی» هم‌نوا شود و چون نی شرح عشق‌بازی سر دهد:

دانی که در غربت سخن‌ها عاشقانه است

این قصه را با من بخوان باقی فسانه است

ای کاش ما را رخصت زیر و بمی بود

چون «نی» به شرح عشق‌بازی‌مان دمی بود

تقدیر میخانه است با مطرب تنیدن

از نای شکر جستن و از دف شنیدن



ما نیستانیم و عشقش آتشی

منتظر کان آتش اندر «نی» رسد

(دیوان کبیر / ۸۳۱)

تصویر دیگر شعرا از «نی» واجد نه سوراخ بودن اوست و این تمثیلی از آدمی زاد است، زیرا اگر مثل نی از بندبند وجودت ناله بیرون نیاید لایق نواختن نخواهی شد. این عاشق است که در فراق معشوق ناله می‌کند. گاهی چون خورشید و گاهی چون مروارید است و در درون خود شکوه آسمان را حمل می‌کند. وجود او «اسطرلاب حق» و به تعبیر علی (ع) جهانی در وجودش منظوی (بالقوه) شده است. کرامت او در این است که خود را بشناسد و گنج وجود خویش را دریابد. این تصویر و همانندی در زبان مولانا و شعرای دیگر نیز موج می‌زند:

نه چشم شده جان‌ها چون نای بنالیده

چون چنگ شده تنها هم پشت به خم کرده

(دیوان کبیر / ۲۳۱۴)

نه چشم گشته‌ای تو و ده گوش گشته جان

دردم به شش جهت که تو دم‌ساز هر ششی

(دیوان کبیر / ۲۹۹۴)

عبدالملکیان نیز از نی و نیزار سخن می‌گوید
و از این که نی لبک چوپان در زیر پای کسی لگد
بشود ناراحت است

و آن نای را دم می‌دهد مطرب که مستم
وز شور خود بر دف زند سیلی که هستم
لکن مرا استاد نایی دف تراشید
«نی» را نوازش کرد و من را دل تراشید
(حرفی از جنس زمان / ۱۵۴)

نی در دوبیتی‌ها

نی در دوبیتی‌های امروز نیز به تصویر کشیده شده است. دوبیتی قالبی است که در گذشته اغلب فضای غمگینانه‌ای داشته و ایجاب می‌کرده است که همراه سازهایی چون «نی»، «چگور» و «دوتا» خوانده شود و گاهی نیز مبتنی بر مسائل عینی و برون‌گرایی بوده و بعد عاطفی‌اش به غنای آن افزوده است. در بین شعرای معاصر هم‌نوایی با «نی» جلوه و رونقی خاص دارد.

تیمور گورکین:

نی چوپان صحراهای تفته
به اوج غم رسیده رفته رفته
خداوند بگو باران بیارد

که چوپان بانی‌اش آتش گرفته (دوبیتی‌های امروز / ۵۰۲)
صادق همایونی:

بخوان ای نی که غم‌خوار منی تو
بسوز ای سینه‌ت‌دار منی تو
نمی‌گویم چرا می‌نالی ای دل

بنال ای دل که بیمار منی تو (همان / ۴۲۶)
علی غفورزاده (قیام):

سرود من سرود کوهساران
نوای من نوای آبشاران

شکرریزی کنم چون «نی» که شاید
شود مطبوع طبع «نی» سواران (همان / ۶۲۹)

از هوشنگ ابتهاج (هـ. الف. سایه):

چو «نی» می‌نالم از داغ جدایی
دریغای نسیم آشنایی

چنان گشتم غبارآلود غربت
که نشناسم که خود بودم کجایی (همان / ۷۶)

ابرج بقایی (وفا):

من و «نی» هم‌نفس هر دم بنالیم
بشینیم با هم و با هم بنالیم

من از سوز دل و «نی» از جدایی
که ما سوت‌دلان از غم بنالیم (همان / ۱۵۴)

حمید سبزواری:

خوشا دردمندی که درمان بجوید که هم درد و درمان به هم داری ای
دل

چو «نی» چند می‌نالی از بینوایی که صد بینوا زیر و بم داری ای دل
بیژن سمندر:

دل ما را غبار غم گرفته

که ما را یار دست‌کم گرفته

نمی‌دانم چه نالیدم به نیزار

که نی هم با دل من دم گرفته

«نی» در شعر نو نیمایی نیز تجلی دارد، اما به گونه‌ای دیگر. نیما در «خانه‌ام ابری است» از دنیایی سخن می‌گوید که ابر گرفته و نی‌زن سرود غم سر داده است:

خانه‌ام ابری است...

یک‌سره روی زمین ابری است با آن...

حواس من، آی نی‌زن که تو را آوای «نی» برده است دور از ره کجایی؟...
و همه دنیا خراب و خرد از باد است و به ره نی‌زن که داریم می‌نوازد،

«نی» در این دنیای ابر اندود، راه خود را دارد اندر پیش.

عبدالملکیان نیز از نی و نیزار سخن می‌گوید و از این که نی لبک چوپان در زیر پای کسی لگد بشود ناراحت است و از چوپان می‌خواهد که دوباره با نوای نی هم‌سفر باران شود و گله را از سرگردانی نجات دهد:

گله در وا همه سرگردان است دست شبدرکاران

یا کشیده است زدشت شهر بی‌عاطفه

چوپان را بلعیده است گله در وحشت تنهایی خویش

پی چوپان می‌گردد پی شبدرکاران

دیرگاهی است که کوه از نوای نو و هی‌هی خالی است

دیرگاهی است که دشت، گله را بیگانه است

سال‌های بد بی‌باران، آه

چشم چوپان چه کشید

دم دروازه‌ی شهر

چه کسی نی لبک چوپان را زیر پایش له کرد

آی چوپان چوپان گیوه را ورکش

نی لبک را بردار گله در وا همه سرگردان است.

راز روییدن باران با توست با نوای نی خود

هم‌سفر باران باش گله را بار دگر چوپان باش.

منابع و مآخذ

۱. زمانی، کریم، نی‌نامه در تفاسیر مثنوی، ج ۲، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰.
۲. شفق، مجید، دوبیتی‌های شاعران امروز، ج ۲، تهران، آفرینش، ۱۳۷۳.
۳. شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا، مختارنامه (مجموعه‌ی رباعیات عطار نیشابوری) ج ۲، تهران، سخن، ۱۳۷۵.
۴. عباسی، محمد، کلیات دیوان شمس، ج ۳، تهران، طلوع، ۱۳۶۸.
۵. فروزانفر، بدیع‌الزمان، شرح شریف مثنوی (سه جلدی)، ج ۵، تهران، زوآر، ۱۳۷۱.
۶. میرجعفری، علی‌اکبر، حرفی از جنس زمان، ج ۲، تهران، قو، ۱۳۷۷.